

افسانه خلقت در آثار مانوی

۴- خلقت آدم

در مقاله سابق ملاحظه شد که در نظر مانوی آفرینش جهان بر اساس فاجعه‌ای قرار دارد که عبارت از آمیزش روشنائی و تاریکی است. این آمیزش با هجوم دیوان جهان ظلمت بجهان روشنائی و بلعیدن عناصر نورانی آغاز میشود. زروان، شهریار جهان روشنائی، هرهمزد را برای مقابله دیوان ظلمت می‌آفریند، ولی هرهمزد در نبرد با دیوان شکسته میشود و فرزندانش: فروهر (ایتر) و باد و نور و آب و آتش که عناصر عالم روشنائی اند در چنگ دیوان اسیر میشوند. آنگاه زروان برای نجات این عناصر و شکست آرز (یکی از اسامی شهریار جهان تاریکی در آثار مانوی فارسی میانه و معادل اهریمن است) خدایان دیگری می‌آفریند. این خدایان دیوان را منکوب می‌سازند و آسمان و زمین را از پوست و گوشت این دیوان بوجود می‌آورند، و دستگاه جهان را بامام و آفتاب و کواکب بمنظور نجات ذرات نوری که هنوز در دل ماده تاریک اسیر است منظم می‌سازند. و نیز ملاحظه شد که گیاهان و جانوران زمین از نسل دیوان پدید آمده‌اند، بدین نحو که روشن شهر ایزد که ناظر سیر این جهان است صورت عربان خود را از گردونه آفتاب بدیوانی که در آسمانها در زنجیر بودند نمود. آرزو در دل دیوان انگیزخته شد و دانه آنها بر زمین فرو ریخت. از نطفه دیوان زر گیاهان پدید آمدند و از جنین دیوان ماده جانوران ظاهر شدند.

غرض «روشن شهر ایزد» از نمودن صورت عربان خویش بدیوان آن تدبیر اهریمن بود که با ایجاد هیجان آرزو، ذرات نوری را که در وجود دیوان باقی مانده بود از آنان جدا سازد، (آرزو در آثار فارسی میانه بمعنی شهوت بکار رفته و در اینجا منظور همان است). چون این ذرات نور با ایجاد گیاه و حیوان در عالم پراکنده گردید آرنگران شد و دریافت که باین نحو ممکن است همه عناصر نورانی از چنگ وی بدر رود. پس در صد چاره‌ای بر آمد. آنگاه بیاد آورد که روشن شهر ایزد خود را در دو صورت از گردونه آفتاب نموده بود، بصورت مردی وزنی. پس حیل‌های اندیشید تا از نسل جانوران دو موجود بصورت مرد و زن بسازد (آدم و حوا)، و عناصر نورانی را در آنها محبوس کند و آن دورا نیام خود سازد و وجود آنها را بشهوت بیالاید تادر نتیجه با هم بیامیزند و نسلشان دوام یابد و ذرات روشنائی در اثر این دوام پیوسته در دل ماده محبوس بماند^۲. پس نخست دودو بشکل شیر ساخت و خود را در آنها پنهان

۱- رجوع شود به «تحقیقات درباره مانویت» تألیف F. Cumont جلد اول صفحات

۶۸-۵۴ و هم چنین ۴۶-۴۲.

۳- رجوع شود به «رساله مانوی مکشوف در چین» تألیف Pelliot و Chavannes

صفحات ۳۰-۵۲۹ و ۳۴-۵۳۳ و ۶۸-۵۶۷.

کرد. از آمیزش این دو، دو موجود بشکل دوصورنی که روشن شهر ایزد نموده بود پدید آورد (تعبیر مانوی از عقیده راجعی که خداوند آدم را بصورت خود ساخت) که آدم و حوا باشند.

آفرینش آدم

قطعاتی از آثار مانوی بزبان بهلوی و بارنی که راجع بخلقت آدم است نسبتاً پیوسته و منظم است. برای بقیه داستان ترجمه بعضی از آن قطعات را در اینجا میآورم و هر جا نیاز بتوضیحی باشد

اضافه میکنم: «آز ازخشم گران بر شد (در نتیجه تدبیر روشن شهر ایزد) و اندیشید که بشکل آن دوصورت روشن شهر ایزد که دیدم، دو دام خواهم ساخت تا مرا پوشش و نیام بوند، تا روشنائی و نیکی (منظور عناصری است که ظلمت از عالم نور روده است) از من باز ستانده نشود و برنج و تمب دجار نشوم... پس آز از مجموع نسل دیوان که از آسمان بزمین افزاده بودند آن اسریشتار نرو اسریشتار ماده (اسریشتار از انواع موجودات اهریمنی است) که بر شهوت و بر خشم و بر هکار و هولناک بودند (ساخت) و ایشان را بخود پوشید و آنها را نیام و جامه خود کرد» ۱. (این دو دبو در اصل سیربانی اشقولون و نمرائیل نامیده شده اند و پدر و مادر آدم و حوا اند و در حقیقت صورتی از خود آزند، چه آز خود را در آنها پنهان نمود). آنگاه آز برای آنکه قسمت بیشتری از ذرات نور را در این دو دبو جمع کند، جانوران را شهوت آموخت تا باهم بیامیزند و بچکان آورند و دو اسریشتار نرو ماده این بچکان را بیلعند و نیرو مندتر شوند و آنگاه از آنها دو موجود دیگر پدید آید: «... باهم در آمیختند و بچکان آوردند و پروردند، و بچکان خویش را بآن دو دبو نرو ماده شیر شکل که پوشش آز بودند و پراز آرزو بودند دادند و آز آن بچکان را خورد (در اینجا منظور از آز دو اسریشتار نرو و ماده اند که آزدرو وجودشان نهفته است) و آن دو دبو نرو ماده شهوت آمیختند و با یکدیگر در آمیختند...؟ و از زاده دیوان و شباطین که خورد، بشهوت خویش تنی ساخت و آراست نرگونه (فاعل آز است)، دارای استخوان و بی و گوشت و رگ و پوست، و از آن روشنائی و نیکی خدایان که از بار و حاصل (؟) (درختان) بآن دیوزادگان آمیخته بود، بآن تن جان اندریست (منظور آنکه از نوری که این جانوران از خوراند گیاه کسب کرده بودند برای تن آدم جان ساخت). و آز و آرزو و شهرت و ولع جنسی و دشمنیادی و بدزبانی و رشک و برهکاری و خشم و عیب (؟) و بیپوشی (غفلت) و دوش روانی (گمراهی) و بدکاری و دزدی و درو- زنی و سرقت و زشتکاری و دصفتی... و کینه... و دروغ و تیمار و درد و... فقر و نیاز (؟) و بیمباری و پیری و گندگی و هولناکی خویش را (در آدم) اندر نشاند. و آن چندین واژه و گفتار آن دیوزادگان را که وی از تن آنها ساخته شده بود بآن دام داد (یعنی آدم) تا واژه های گونه گونه بکار ببرد و بداند (توضیح اختلاف زبانها)، و آن را

۱- برای متن بهلوی رجوع شود به - Mitteliranische Manichaica aus Chin - esisch - Turkestna - تألیف Andreas و Henning جداول صفحه ۲۱. در ترجمه قطعات فارسی میانه حتی المقدور سیاق عبارت اصل را محفوظ داشته ام. نقل از سوم شخص باول شخص در آثار بهلوی معمول است. در ترجمه نیز همان شیوه را پیروی نمودم. چند نقطه علامت قسمتهائی است که در اصل ساقط است یا بواسطه آسیب دیدگی قابل قرائت نیست.

(آدم را) بشکل آن صورت نرگونه روشن شهر ایزد که از گردونه خورشید دیده بود ساخت و بنا کرد، و نیز از بالا - از آسمان از مزنان و اسریشاران (از انواع دیوان که در آسمانها محبوس اند) و اختران و اباختران (نوابت) بند و پیوند بآن پیوست (توضیح تأثیر شرکواکب و اینسکه اعمال آدمی تابع دستور دیوان است) تا از مزنان (دیوان) و اختران خشم و آرزو و بزهدکاری بر او بیارد و ذهن (او) را انباشته سازد، تا هولنا کتر و دیوسان تر و آزرگرو آرزوگین شود. و چون آن دام نر زاده شد، بصورتی که آزر قصد کرده بود، آنگاه فوخ و یرش نام نهاد (نر مرد نخستین) که خود کیومرث (است) ۱

پس آن دو اسریشاران نر و ماده شیر شکل (که آرزودرا بآنها پوشانده و آدم را از آنها بوجود آورده بود) باز از همان زاده های

آفرینش حوا

یاران (دیوان) خوردند و آرزو و شهوت انباشته شدند و با هم در آمیختند و آزر ایشان را بر کرد، و دوباره بهمان گونه تنی دیگر - ماده سان - باستخوان و بی و گوشت و رگ و چرم ساخت و بنا کرد، و از آن روشنائی و نیکی خدایان که از بار حاصل (۴) (درختان) بآن دیوزادگان آمیخته بود، بآن تن جان اندر بست و آزر و آرزو و شهوت و ولسع جنسی و دشمنیادی و بدزبانی و رشک و بزهدکاری و خشم و عیب (۴) و بیهوشی (غفلت) و دوش روانی (گمراهی) و بدکاری و دزدی و دروژنی و سرقت و زشتکاری و ددصفتی و کینه و دروغ و بیمار و درد و فقر و نیاز (۴) و بیماری و پیری و کندگی و هولناکی، و همه گونه بددینی و گناهکاری، بیشتر از آنچه در کیومرث قرار داده بود در وی قرار داد و اورا (به اینها) پر کرد و آن واژه و گفتار همه آن دیوزادگان را که از آنها ساخته شده بود بان (دام) ماده داد تا او نیز واژه های گونه بکار ببرد و بداند. و آن را (حوارا) بصورت شکل ماده روشن شهر یزد که از گردونه (آفتاب) دیده بود ساخت و بنا کرد، و نیز از بالا - از آسمان از مزنان و اسریشاران و اختران و اباختران بند و پیوند بآن پیوست تا از مزنان و اختران خشم و آرزو و بزهدکاری بر او بیارد و خاطر وی را پر کند، و هولنا کتر و بزهدکارتر و شهوت انگیزتر و آرزوگین تر شود، و آن دام نر (آدم) را بآرزو بفریبد و از آن دو دام (آدم و حوا) در جهان مردم بزیارند، و آزرگرو و آرزوگین شوند و پر خشم و کینه ور و ظالم باشند، و آب و آتش و درخت و گیاه را بیازارند، و آزر و آرزو را بپرستند (خدمت کنند) و کام دیوان بگزارند و بدوزخ روند. پس چون آن دام ماده زاده شد، آنگاه اورا **فرهان سرنیگر** نام نهادند که خود **مردیانک** است ۲

۱- هر چند کیومرث از دین زرتشتی قرض شده ولی در آثار زرتشتی کیومرث موجود ایزدی است که هرمزد پیش از حوا، نطمی اهریمن بمنظور مقابله با این حمله در ردیف آسمان و زمین و آب و گیاه غیره می آفریند و بعدها دو بشر نخستین که معادل آدم و حوا بودند از نسل او بوجود می آیند. کیومرث در آثار زرتشتی در حقیقت «مثال» آدمی است نه آدم. آدم و حوا در آثار زرتشتی مثنی و مشیانه یا مهملی و مهلیانه و یا مرد و مردیانک است که سرنوشتشان بی شبهات بسر نوشت آدم و حوا می مانوی نیست. رجوع شود به بندهش بزرگ صفحات ۳۴ و ۳۳ و ۱۰۱ و ۱۰۰

۲- برای متن پهلوی رجوع شود به اندره آس و هینتک، کتاب فوق. جلد اول صفحه ۲۲ و بعد. راجع بررد بانک رجوع شود بحاشیه قبل.

شادی دیوان

و چون آن دو دام نرو ماده در جهان زاده شدند، و پروردند، و بزرگ شدند، آنگاه آز و دیوان و اسریشتاران را شادی بزرگ دست داد و سالار دیوان از مزنان و اسریشتاران انجمن کرد و بآن دو انسان (آدم و حوا) گفت که زمین و آسمان و خور و ماه و آب و آتش و درخت و گیاه و دد و دام را من برای شما آفریدم که بدانها در جهان شاد باشید و دل خوش کنید و شاد شوید و کام مرا بگزارید. و اژدهائی عظیم بر آن دو مولود (آدم و حوا) نگاهبان کرد تا ایشان را مراقب باشد و نگذارد که کسی ایشان را از ما (یعنی دیوان) دور کند. چه مزنان و اسریشتاران از ایزدان می ترسند و وحشت دارند (۴) که مبادا بر آنها فرود آیند و آنها را بکشند و یا آنها را ببینند، چه آن دو مولود بشکل و چهره خدایان ساخته و پرداخته شده اند. پس چون فوخ و ویر و فرهان سرینگر - مردوزن نخستین - در جهان بزندگی آغاز کرده از در ایشان بیدار شد و خشم آنان را پر کرد؛ (آنگاه) بکندن چشمه و آزار کردن درخت و گیاه و به خشم (۴) بر زمین رفتن و آزرگ بودن و از خدایان ترسیدن، و این پنج امشاسپند (عناصر نورانی) را که جهان بدانها پایدار است نشناختن (پرداختند) ۲

بدینی مانی در باب حیات

چنانکه ملاحظه میشود، بنسب بر فرضیه مانی آدمی زاده دیو است و آفرینش انسان از حیل اهریمن است نه از مواهب یزدان و غرض از آن حبس عناصر نور است در دل ماده تاریک. بعبارت دیگر وجود بشر زندانی است دائم برای حبس روح که از عالم بالا است. بنابر این عجب نیست اگر مانی نسبت بزندگی و آنچه بقای حیات بآن بسته است، از خورش و پوشش و ازدواج و ازدیاد نسل و ذبح حیوان و آزردن گیاه و چیدن میوه و تهیه غذا و زراعت و تجارت و سیاست و جنگ، چنان بدبین است. چه در نظر او اینها همه اسباب ادامه وجود زندان برای نور است و از اینرو مکروه میباشد. کشتن حیوان و آزردن سایر موجودات اهریمنی از آنرو مکروه است که هنوز در وجود آنها اندکی از عنصر نورانی نهفته است و آزردن آنها آزردن نور را متضمن است. ازدواج و ادامه نسل پسندیده نیست چون پیروی از حیل آز^۳ را در بردارد. از اینرو برگزیدگان که پیروان اصیل دین مانوی اند باید از همه این امور برکنار باشند. اما نیوشاگان که عامه پیروان مذهب مانی اند مجازند که باین امور بپردازند، زیرا مانی میدانست که انقطاع محض از عهده عامه خارج است.

۱- چه همانطور که زروان نجات هر مزد را که در نبرد بادیوان مغلوب شد از نظر دور نداشت، نجات عنصر نورانی که در وجود آدمی بحیل اهریمن محبوس شده از توجه خدایان محروم نیماند. پیامبران مبعوث می شوند و در خلاص جان آدمی میکوشند. رجوع شود بقوله سابق. راجع بتوازی جهان کبیر و آدمی که جهان صغیر است رجوع شود به شکر گمانیک و یژار چاپ West فصل ۱۶ صفحه ۱۶۹. این فصل رد بر مانویه است.

۲- برای تفصیل داستان فرزندان آدم و حوا رجوع شود به این اندیم چاپ فلوکل صفحات ۳۳۱-۲. منظور از پنج امشاسپند فرزندان هر مزد یعنی فروهر (ایثر) و باد و نور و آب و آتش است که جان عالمنه و خلقت برای نجات آنها از جنگ ماده است.

۳- برای توضیح این اصطلاح رجوع شود به « تحقیقات در بساره مانویت » تألیف

اما عاقلانه اندگناه خود را با خدمت برگزیدگان و تهیه غذا و سایر وسائل معاش ایشان جبران نمایند.

هر چند آدمی بتدبیر دیو پدید میآید، اما چون جانش از بارقه نور بزدان است امید نجات معدوم نیست. خدایان چون از حیله آزر

نجات آدمی

آگاه میشوند در صدد نجات آدم بر میآیند. مسیح تابان که از

خدایان دوره سوم خلقت است^۱ (نباید با عیسی مسیح اشتباه کرد) برای خلاص آدم فرود میآید و آدم را در خوابی سنگین میباید. پس وی را بیدار می کند و دیوی را که بر او نگهبان بود میراند و آدم را بحقیقت وجود خویش آگاه می سازد: «مسیح اورا بر خیزانید و اورا از «درخت زندگی» چشائید. سپس آدم بنگریست و بگریه در آمد و فریادی چون غرش شیر بر آورد و موی خود بکند و بر سینه خویش کوفت و گفت: وای وای بر خالق تن من، وای بر آنکه روح مرا در آن محبوس ساخت و (وای) بر طاغیانانی که مرا به بندگی واداشته اند (یعنی دیوان)»^۲.

وظیفه آدمی از آنچه گذشت بخوبی بیداست. نباید از آنچه موجب رونق کار ماده و تن است دوری جست و در خلاص جان کوشید. آزادی روح و عناصر نورانی که محبوس در این عالم است بخصوص بوسیله برگزیدگان انجام میشود که عمر را بطاعت و عبادت میگذرانند و با تقدیه گیاه هر روز مقدار بیشتری از ذرات نور را در خود جمع می کنند و چون در می گذرند عنصر نورانی از وجودشان بماه و از آنجا بخورشید میرود و بعالم نور می پیوندد.

۱- رجوع شود بمقاله سابق - خلقت عالم.

۲- رجوع شود به Cumont، کتاب فوق، جلد اول صفحه ۴۸. راجع بوطنانف مانویان

که منتج ازداستان آفرینش است رجوع شود به «نوشته های مانوی» تألیف P.A. Haric صفحات ۱۳۴-۱۳۸ و به W. Bang در Muséon سال ۱۹۲۳ صفحات ۲۵۲-۱۳۷

استاد بهار (از غزلیات ناتمام)

نیم شب!

چندان بلبش بوسه زخم کز سخن افتد
یکبار مگر گوشه چشمش بمن افتد
دور از تو چنانم که سری بی بدن افتد
پیدا شود آن راز که در هر دهن افتد
شوری است که تنها بسر کوهکن افتد

گر نیم شبی مست در آغوش من افتد
صد بار پیش قدمش جان بسپارم
ای بر سر سودای تو سرها شده بر باد
آوازه کوچک دهنش ورد زبانهاست
شیرین نقتد هر که زند تیشه، که این کار